



اساس سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

شماره ۲۶۸
تیر ۱۳۸۴
۳ ژوئیه ۲۰۰۵

ایسکرا

www.iskraa.org

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

اوضاع سیاسی ایران

میزگرد پرسش

گفتگو با منصور حکمت

این گفتگو توسط علی جوادی در دی ۱۳۷۷ برابر با دسامبر ۱۹۹۸ انجام گرفت و اولین بار در فصل نامه پرسش شماره ۱ بچاپ رسید

پلیسی پروامریکایی، با محاسبه هر ناظری میرفت که به یک حکومت چپگرا شکل بدهد. اما برای قدرتهای غربی این امری ممنوعه بود. بخصوص در ایران، با آن اهمیت سوقالجیشی بر فراز منابع نفتی خلیج فارس و در همسایگی شوروی. واضح است که با شروع تلاطم سیاسی در ایران اسلامیون هم مانند بقیه جریانات فعال میشدند، اما آنچه آنها را به مرکز جنگ قدرت کشید و نهایتاً قدرت را در کف آنها قرار داد، پدید آمدن یک ائتلاف عظیم بین المللی برای انتقال قدرت به جریان اسلامی در مقابل چپ، و لاجرم کرنش لیبرالیسم و

حاصل پیروزی سیاسی جنبش اسلامی در ایران نبود. از جنبش اسلامی در استانه سال ۵۷ پوستانه ای بیش باقی نمانده بود. ۷۰ سال قبل از آن یک جامعه به مراتب سنتی تر، مذهبی تر و عقب ماندتر، در انقلاب مشروطیت دست زد به سینه حرکت مذهبی زده بود و دخالت مستقیم و علنی مذهب در حکومت را نپذیرفته بود. آنچه این مرده سیاسی را از گور بیرون کشید و اینطور به زندگی مردم ایران تحمیل کرد، شرایط ویژه خیزش ۵۷ و بخصوص اوضاع و احوال بین المللی بود. اسلامیون در متن جنگ سرد به قدرت رسیدند. انقلاب در یک کشور حوزه نفوذ آمریکا، با یک رژیم

پرسش: میانجی بحران فعلی حاکمیت اسلامی در ایران چیست؟ ارزیابی ات از جایگاه این بحران چیست؟ بحرانی دیگر یا بحران اخر؟ آیا رژیم از این بحران جان سالم بدر خواهد برد؟ چگونه؟ با تکرار ۱۷ شهریور، خرداد ۶۰ یا "جامعه مدنی"؟ کدامیک؟ هیچکدام؟

منصور حکمت: رژیم اسلامی اساساً با بحران متولد شد. حکومت اسلامی با مشخصات تاریخی و فرهنگی جامعه قرن بیستم ایران تناقض ماهوی دارد. به مردم ایران نمیتوان به شیوه اسلامی حکومت کرد. این منشأ همه بحرانهای رژیم اسلامی از آغاز تا امروز است. پیدایش رژیم اسلامی در ایران

صفحه ۳

اسلام سیاسی نبود که سر کار آمد. به دلیل نفوذ آخوند در آن مملکت نبود که قدرت را گرفت. اسلام سیاسی به دلیل پایگاه اجتماعی نبود که خمینی را این چنین بیکه تاز میدان کرد. آخوندهای کپک زده را از قبر بیرون کشیدند و سوار جامعه کردند. این تفسیر که گویا اسلام سیاسی در ایران دارای پایگاه و جایگاه قوی بود حرف ژورنالیسم سطحی نگر است، نه یک انسان تحلیلگر حتی با عقل متوسط.



ایسکرا: تحلیلهای مختلفی

در مورد رئیس جمهور شدن احمدی نژاد وجود دارد. گفته میشود که اسلام سیاسی در ایران پایگاه مردمی دارد و انتخاب کردن احمدی نژاد را دال بر صحت گفته خود میدانند. بنظر شما دلائل اساسی انتخاب احمدی نژاد چه بود؟

محمد آسنگران: ببینید قبل از اینکه به دلائل سرکار آمدن احمدی نژاد پردازم در مورد اسلام سیاسی و جایگاهش در جامعه ایران بگویم. به نظر من جمهوری اسلامی از اول هم به دلیل جایگاه و پایگاه

ما سالها پیش این پروبلماتیک را جواب داده ایم. اکنون کسی که می آید و استدلال میکند که سر کار آمدن احمدی نژاد نشانه نفوذ و پایگاه اسلام سیاسی است تنها بی ربط بودن خودش به جامعه ایران را نشان میدهد.

این نوع بررسی کردن معمولاً از زبان دو طیف جاری شده است: یکی چپ شکست خورده و نا امید که

صفحه ۲

جنایت جمهوری اسلامی در مهاباد نباید بی جواب بماند

صفحه ۵

بازتاب تحولات اخیر در تشکیل احزاب جدید

مروری بر روزنامه ها

عبدل گلپریان

صفحه ۵

پاسخ حسن پناهی سر دبیر و مسئول سایت روزنه به محمود صالحی از فعالین کارگری

صفحه ۴

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

سردبیر ایسکرا منصور فرزاد

Tel: 0046 73 770 64 54
E-mail:
mansoorfarzad@yahoo.se

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران

Tel: 0049 1633458007
E-mail:
asangaran@aol.com

تلویزیون کانال جدید تا ۱۰ شب

Satellite: Telstar12

Center Frequency:
12608MHz

Symbol Rate:19279

FEC:2/3

Polarization:Horizontal

رادیو انترناسیونال

۹ هر شب

رادیوی قوی با پوشش سراسری در ایران

صدای آزادی ، صدای حقیقت
صدای کارگر، صدای انسانیت
به همه طول موج
رادیو را معرفی کنید

۲۱ متر برابر

با ۱۳۸۰۰ کیلو

هرتز

ایسکرا

چهارشنبه ها منتشر
میشود

۱۴۰۱/۴ پیامدهای "انتخابات" ...

کمونیسم را از کتاب یاد گرفته و مارکسیسمش آنچنان رقیق است که با هر تلنگر سیاسی شوکه میشود و به هذیان گویی می افتد. زیرا اگر تحولات جامعه طبق فرمول های ذهنی اینها پیش نرود ناچار میشوند که دست در انبان جریانات دیگر ببرند و با آن استدلال کنند. یک طیف دیگر این درافشانیهی بخشی از خود اسلامیها و دوم خردادیهی هستند که "واقع بینی" خود را این چنین میخوانند بیان کنند. البته از این دروازه میخوانند وارد دنیای مورد پسندشان بشوند. اینها میگویند نباید زیادی "چپ" بود، انتقادشان به خودشان این است که قبلاً چپ روی کرده اند. اینها میگویند اسلام هنوز منبع نیرو است. میگویند باید به اسلام پناهی "مردم" در مقابل فقر و فلاکت توجه کنند و

میبینید که علیرغم تفاوت سیاسی این دو طیف سیستم فکری مشابهی دارند. هر دو ناتوان از تحلیل اوضاع سیاسی به فاکتورهای پیش پا افتاده مراجعه و خود را بیان میکنند.

ما همیشه گفته ایم اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی به عنوان حکومت آن، یک وصله ناچیز به جامعه و تاریخ ایران بوده و هست. من بطور قاطع میگویم قدرت گیری احمدی نژاد ربطی به رای مردم نداشت. حتی ربطی به مستضعف پناهی او آنچنانکه تعدادی از همین طیف بیان میکنند هم نداشت. تراکتها و شکل تبلیغات همه کاندیدهای رژیم اسلامی گواه این مدعا است. هیچ کدام تبلیغشان از سر اسلامی کردن و پیاده کردن اسلام ناب محمدی نبود. علاوه بر این کسانی که چنین استدلال میکنند سوراخ دعا را گم کرده اند. مثل اینکه نمیدانند اصلاً صورت مسئله چیست.

ادامه عمر جمهوری اسلامی نه در اوج قدر قدرتی و نه امروز، بر پایه نفوذ اجتماعیش نبوده است. این رژیم در شرایط خاصی سر کار آمد و دلایل ویژه ای داشت. اکنون هم یک روز بدون سرکوب و نیروی مسلح و اوپاش اسلامی نمیتواند در مقابل مردم ادامه حیات بدهد.

در این رابطه سالها پیش منصور حکمت چنین نوشته است: "اسلامیون در متن جنگ سرد به قدرت رسیدند. انقلاب در یک کشور حوزه نفوذ آمریکا، با یک رژیم پلیسی پرو آمریکایی، با محاسبه هر ناظری میرفت که به یک حکومت چپگرا شکل بدهد. اما برای قدرتهای غربی این امری ممنوعه بود. بخصوص در ایران، با آن اهمیت سوق الجیشی بر فراز منابع نفتی خلیج فارس و در همسایگی شوروی. واضح است که با شروع تلاطم سیاسی در ایران اسلامیون هم مانند بقیه جریانات فعال میشدند، اما آنچه آنها را به مرکز جنگ قدرت کشید و نهایتاً قدرت را در کف آنها قرار داد، پدید آمدن یک ائتلاف عظیم بین المللی برای انتقال قدرت به جریان اسلامی در مقابل چپ، و لاجرم کرنش لیبرالیسم و ناسیونالیسم در داخل کشور به این جریان بود. از

یک آخوند عامی و مرتجع و عمدتاً ناشناخته یک رهبر ساختند. بحث من این نیست که پیدایش رژیم اسلامی "توطئه غرب" یا "کار آمریکائیهیها" بود. منظورم ابداً تئوری توطئه نیست. به نظر من رژیم اسلامی بر دو رکن اساسی بنا شد. اول عنصر شرقزدگی و غربستیزی که خمیره مشترک "چپ" خلقی، جامعه روشنفکری و جنبش اسلامی در ایران بود. و دوم توان تبلیغاتی و دیپلماتیک دول غربی و رسانه هایشان، برای چهره ساختن از جریان اسلامی و رهبرانش و اعمال نفوذ به نفع آن در صحنه داخلی. انقلاب ایران مقارن شروع عصر مدیای ماهواره ای و غلبه بازار بین المللی تولید افکار بر بازارهای داخلی است. به نظر من غرب توانست از بین داده های موجود دنیای سیاسی ایران، یک نیروی مرتجع دست راستی نوین بسازد و به عنوان رهبر به یک اپوزیسیون فلک زده و بی افق که دنبال یک راه شرقی در مقابل رژیم به اصلاح غربی شاه میگشت بفرود شد. و نهایتاً هم خود دولت آمریکا بود که آدم فرستاد تا ارتش رژیم شاه را به حمایت از جریان اسلامی جلب کند. به این اعتبار رژیم خمینی از روز سر کار آمدنش عمرش را کرده بود. رسالت تاریخی اش سرکوب انقلاب به نام انقلاب بود و به درجه ای که در این امر توفیق مییافت، به همان درجه فلسفه وجودی خود را نیز تخریب میکرد. حکومت اسلام با مشخصات زیستی و فرهنگی و وجودی جامعه ایران در سال ۵۷ خوانایی نداشت. ایران در مغز استخوان خود یک جامعه غربی است. شرقزدگی و شرقزدگی نه فقط امروز، بلکه در همان بیست سال قبل، در میان مردم شهرنشین نشان عقب ماندگی و تحجر بود و استهزاء میشد. آخوند بی شخصیتترین و منفورترین تیپ اجتماعی بود. و اگر یادتان باشد، خود رژیم اسلامی در ابتدا نه به عنوان حکومت آخوندها و خمینی بلکه به عنوان حکومت جناح نمازخوان جبهه ملی و با قصد برقراری یک نظام پارلمانی یا پیش گذاشت. وقتی معلوم شد که دولت بازرگان از کنترل جنبش مردم که به خیال پیروزی انقلاب هنوز حقشان را میخواستند ناتوان است، خمینی از قم به تهران آمد، بازرگان برکنار شد و رژیم آخوندی - مذهبی، به شیوه ای که اکنون سر کار است، پایه گذاری شد.

اگر کسی مدعی پایگاه اسلام سیاسی در ایران است باید جواب این استدلالها را بدهد. کسی که استدلال میکند به دلیل پایگاه قوی اسلام سیاسی در ایران احمدی نژاد سر کار آمده خود را موظف نمیبیند که این مسایل را بررسی کند. از بخار معده حکمی را اعلام میکند و جامعه هم بی تفاوت و به عنوان یک حکم شبه آخوندی از کنار آن رد میشود. در تبلیغات تمام کاندیداها برخلاف دوره های پیش اثری از اسلام نبود و عکس کاندیداها در پوسته های انتخاباتی تزئین شده با عکس امامان و یا مساجد و زیارتگاههای مقدس اسلامی نبود.

دلیل آن این بود که کسی برای اسلام تره خرد نمیکرد و کاندیداها میدانستند که تبلیغات سنتی

و گذشته شانس ندارد. در واقع اینها پایه های ایدئولوژیک و سیاسی خود را پنهان کردند و تلاش کردند که ظاهر دیگری بخود بگیرند.

از طرف دیگر دوری جستن از تبلیغات اسلامی در جریان انتخابات بطرز روشنی شکست اسلام سیاسی را نشان داد. کسی که این را قبول ندارد دایه دلسوزتر از مادر است. خود مقامات جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده اند. آنها بیشتر از اینکه اسلامی بودنشان را تأکید کنند، قول تغییر دادند و مدام اشاره میکنند که قوانینی وجود دارد که مانع و دست و پاگیر است و جوابگوی زمانه نیست. همه آنها خود را طرفدار تغییر میدانستند و بر این امر واقف بودند که مردم خواهان تغییرات اساسی هستند. در ضمن همه آنها قول میدادند که روابطشان را با غرب و آمریکا بهبود ببخشند. و در مقابل خواست مردم نه اسلام و قوانین اسلامی بلکه جدائی دین از دولت، کوتاه شدن دست مراجع و نیروهای نظامی در دخالت در زندگی خصوصی مردم و رفاه و آزادی بود. همه اینها نشان میدهد که مردم نه تنها حکومت اسلام را قبول ندارند بلکه خواهان تغییرات اساسی هستند. کسی که ادعا میکند اسلام سیاسی در میان مردم پایگاه دارد این واقعبات بسیار روشن را ندیده میگیرد و وجود نیروی حزب الله و لباس شخصیها را با مردم کوچه و بازار اشتباهی گرفته است و

اگر کسی بیاید و اعلام کند که طیف حزب الهی و خر مذهبی های رژیم در این انتخابات بردند واقعیتی را گفته است. اما بیان این فرمولبندی که اسلام سیاسی در آن مملکت آنقدر پایه دارد که آرای آنها احمدی نژاد را به قدرت رسانده است، این دیگر چشم بستن بر واقعیت تاریخی و اوضاع سیاسی امروز ایران است. صاحبان این نظریات صورت مسئله را گم کرده اند.

بنابر این بهتر است اول صورت مسئله را بشکافیم. به نظر من مشکل و معضل جمهوری اسلامی امروز معضل اقتصاد دولتی یا غیر دولتی نیست. مشکل جمهوری اسلامی و احمدی نژاد این نیست که گویا آنها توان تخفیف فقر و فلاکت میلیونها انسان زیر خط فقر را دارند و جناح مقابل از این کار ناتوان است. علاوه بر این مشکل اصلی و معضل امروز جناحهای جمهوری اسلامی این نیست که چه جناحی پاسخ قابل قبولی به اقتصاد و الگوی مورد نظرش را دارد یا ندارد. همه سران رژیم از این نیروهای پخمه "اپوزیسیون" واقع بین تر هستند، آنها در این توهم بسر نمیبرند که گویا پایگاه اجتماعی جناح حزب الهی شان قوی است.

معضل اصلی جمهوری اسلامی بر سر ماندن و ماندن این رژیم است. جدال بر سر الگوهای اقتصادی و سیاست اقتصادی نیست. جدال جناحهای رژیم با همدیگر جدال بر سر چگونه حفظ کردن این رژیم است. از اول هم جمهوری اسلامی با این معضل روبرو بوده است. کسی که فکر میکند

ادامه اوضاع سیاسی ایران

ناسیونالیسم در داخل کشور به این جریان بود. از يك اخوند عامی و مرتجع و عمدتاً ناشناخته يك رهبر ساختند. بحث من این نیست که پیدایش رژیم اسلامی "توطئه غرب" یا "کار امریکائیان" بود. منظوم ابدا تئوری توطئه نیست. به نظر من رژیم اسلامی بر دو رکن اساسی بنا شد. اول عنصر شرقزدگی و غربستیزی که خمیره مشترك "چپ" خلقی، جامعه روشنفکری و جنبش اسلامی در ایران بود. و دوم توان تبلیغاتی و دیپلماتیک دول غربی و رسانه‌هایشان، برای چهره ساختن از جریان اسلامی و رهبرانش و اعمال نفوذ به نفع آن در صحنه داخلی. انقلاب ایران مقارن شروع عصر مدیای ماهواره‌ای و غلبه بازار بین‌المللی تولید افکار بر بازارهای داخلی است. به نظر من غرب توانست از بین داده‌های موجود دنیای سیاسی ایران، يك نیروی مرتجع دست راستی نوین بسازد و به عنوان رهبر به يك اپوزیسیون فلک زده و بی‌افق که دنبال يك راه شرقی در مقابل رژیم به اصلاح غربی شاه میگشت بفروشد. و نهایتاً هم خود دولت امریکا بود که ادم فرستاد تا ارتش رژیم شاه را به حمایت از جریان اسلامی جلب کند. به این اعتبار رژیم خمینی از روز سر کار آمدنش عمرش را کرده بود. رسالت تاریخی اش سرکوب انقلاب به نام انقلاب بود و به درجه‌ای که در این امر توفیق مییافت، به همان درجه فلسفه وجودی خود را نیز تخریب میکرد. حکومت اسلام با مشخصات زیستی و فرهنگی و وجودی جامعه ایران در سال ۵۷ خوانایی نداشت. ایران در مغز استخوان خود يك جامعه غربی است. شرق زدگی و شرع زدگی نه فقط امروز، بلکه در همان بیست سال قبل، در میان مردم شهرنشین نشان عقب ماندگی و تبحر بود و استهزاء میشد. اخوند بی‌شخصیت‌ترین و منفورترین تیپ اجتماعی بود. و اگر یادتان باشد، خود رژیم اسلامی در ابتدا نه به عنوان حکومت اخوندها و خمینی بلکه به عنوان حکومت جناح نمازخوان جبهه ملی و با قصد برقراری يك نظام پارلمانی پا پیش گذاشت. وقتی معلوم شد که دولت بازرگان از کنترل جنبش مردم که به خیال پیروزی انقلاب هنوز حقتشان را میخواستند ناتوان است، خمینی از قم به تهران آمد، بازرگان برکنار شد و رژیم اخوندی- مذهبی، به شیوه‌ای که اکنون سر کار است، پایه‌گذاری شد. رژیم اسلامی، به عنوان يك وصله ناجور بر پیکر جامعه، سر کار آمد تا انقلابی که رژیم شاه در سرکوبش مانده بود را خفه کند و چپ را بکوبد. اسلاميون در این حرکت موفق شدند. اما ساختن يك دولت متعارف و ماندگار امر دیگری است. رژیم اسلامی بنا به ماهیت خود نمیتواند چنین دولتی باشد. مردم ایران،

جامعه ایران، بنا بر عادات و مشخصات وجودی اش يك حکومت اسلامی را نمیپذیرد. نسل ما و نسلی که بخصوص امروز پا به عرصه دخالت در زندگی جامعه میگذارند، اسلام و حکومت دینی را نمیپذیرد. گر من بر اسلامیت رژیم به عنوان اساس بحران سیاسی دائمی اش تاکید میکنم، به این معنی نیست که فقر توده‌های وسیع مردم، شکاف عمیق طبقاتی، بیحقوقی سیاسی فرد و اختناق سیاسی و توحش و سرکوبگری هرروزه رژیم علل اصلی انزجار مردم از این حکومت نیست. اما انزجار مردم از دولت، مشخصه همه جوامع استبدادی و همه رژیمهای وحشی دست راستی است که ممکن است بعضاً ثبات هم داشته باشند و یا لااقل در طی دوره‌هایی کم و بیش طولانی بحران نداشته باشند. رژیم اسلامی، به دلیل ناخوانایی عمیق حکومت دینی با جامعه معاصر در ایران، تا چه رسد به دنیای سرمایه‌داری استانه قرن بیست و یکم، نمیتواند حتی به اندازه يك دیکتاتوری "متعارف" پلیسی ثبات و تعادل داشته باشد. بیش از نیم جمعیت ایران را جوانانی تشکیل میدهند که در رژیم اسلامی چشم به حیات گشوده‌اند و بسیار طبیعی است که آنچه را که میبینند با زندگی متعارف مردم زمانه خود مقایسه کنند. این نسل جمهوری اسلامی را نمیخواهد. این نسل جنگ خود را با رژیم اسلامی نکرده است. این جنگ تازه دارد آغاز میشود. مردم، مردم این نسل، حکم به رفتن رژیم داده‌اند. این پیام را همه گرفته‌اند. جلل جناحهای حکومتی در رژیم، دیگر بر سر مسائل قدیم نظیر اقتصاد دولتی یا خصوصی، مکتب یا تخصص، رابطه با غرب، توسعه طلبی اسلامی یا اسلام در يك کشور غیره نیست. بلکه صاف و ساده بر سراسر تئوری بقاء رژیم اسلامی در این شرایط است. آیا رژیم میتواند با درجه‌ای سازش و تعدیل، به عنوان يك جمهوری اسلامی نوع دوم که نوعی "قانونیت" را مبنای کار خود قرار داده است، بر عمر خود بیافزاید، که این خط خاتمیون است، و یا اینکه هر تعدیل به روزهای برای گسترش تحرک مردم علیه کلیت رژیم منجر میشود و لذا باید زد و ماند، که این خط خامنه‌ای و مخالفان خاتمی است. به نظر من هیچیک از این دو استراتژی حاصلی برای اینها ندارد. هر نوع سازش رژیم، واقعا به ناسازگاری بیشتر مردم و گسترش مبارزه برای آزادی و سرنگونی کل رژیم میانجامد. از سوی دیگر دوره "زدن و ماندن" گذشته و چنین سیاستی از پیش محکوم به شکست است.

روند برچیدن رژیم اسلامی آغاز شده است. در این مسیر اتفاقات گوناگونی رخ میدهد و دوره‌های مختلفی طی میشود. کودتا، ضد کودتا، دوره‌های فلج سیاسی رژیم و گشایش سیاسی عملی، دوره‌های بگیر و ببند و رجزخوانی. اما يك چیز به نظر من مسلم است،

و آن این است که نقطه تعادل جدیدی که در آن جامعه با رژیم اسلامی حاکم بر آن نوعی ثبات نسبی و روال متعارف بخود بگیرد وجود نخواهد داشت. این چرخ، از هر طرف که بچرخد، قدر مسلم از حرکت بازنیامیستد.

پرسش: سرنوشت خاتمی را چگونه میبینید؟ آیا خاتمی گورباچف این رژیم است؟
منصور حکمت: این که جایگاه گورباچف در روند تحولات شوروی چه بود خود جای بحث جدی است. به نظر من مقایسه ایران امروز با شوروی آن روز مقایسه محدود و فرمالی است. به نظر من خاتمی شخصیت گذرایی در تاریخ جاری ایران خواهد بود. اوضاع، از هر طرف که بچرخد، از خاتمی و پدیده خاتمی فراتر میرود. خاتمی فقط در يك حالت میتواند اهمیت دیرپاتری پیدا کند و آن در صورتی است که يك جمهوری اسلامی از نوع دوم، يك جمهوری اسلامی تعدیل شده به عنوان نظام دیرپا و ماندگار، امکان وجود داشته باشد. و این يك غیر ممکن تاریخی است. بادکنک را نمیتوان کمی سوراخ کرد. هر سوراخی در رژیم اسلامی یعنی انفجار و نابودی است.

پرسش: سرنوشت اپوزیسیون طرفدار رژیم و نیروهایی که هر روز به صف اپوزیسیون پرتاب میشوند را در تحولات کنونی و موقعیتشان در تحولات فردا را چگونه ارزیابی میکنید؟

منصور حکمت: در روند اوضاع سیاسی آتی تندپیش‌های زیادی خواهد بود. طرفداران امروز رژیم بارها رنگ عوض خواهند کرد. نتیجه این پشتک و واروها البته انزوا و بی‌ربطی‌شان به سیاست واقعی در جامعه خواهد بود.

پرسش: تاریخچه و اهداف فعلی جنبش قانونگرایی ("جامعه مدنی") کنونی را چگونه میبینید؟ این جنبش امروز دارای چه جایگاهی در تحولات اجتماعی است؟ چگونه باید به این جنبش برخورد کرد؟

منصور حکمت: به نظر من کل این مبحث جامعه مدنی در ایران امروز يك روش خجولانه، نیمه مجاز و خانگی انتقاد رژیم اسلامی با هدف تعدیل آن است. بسیاری از کسانی که با مشقت زیاد سعی میکنند به این مبحث يك رنگ عمیق فلسفی تاریخی بزنند. نمایان تاریخ روسیه با کلمات گلاسنوست و پرسترویکا چه کرد و امروز چند نفر حتی يك سطر از آن کتابهای قطور و اظهار فضل‌های پرطمطراق در شرق و غرب درباره این مقولات را بیاد دارند. جامعه مدنی هم مانند آن کلمات يك اسم رمز و لفظ مخففه است برای خواست تعدیل، برای سخن گفتن از يك جمهوری اسلامی کمتر فقهاتی. پاسخی است از یکسو در مقابل افراطی‌گری اسلامی جناح مسلط و از سوی دیگر در مقابل سکولاریسم و سرنگونی طلبی مردم. وقتی تاریخ جامعه از

این مرحله عبور کند، که بزودی میکند، این عبارت، همراه شیفتگان بی‌مایه وطنی اش، به فراموشی سپرده خواهد شد.

پرسش: پروسه بزیر کشیدن جمهوری اسلامی به نظر شما چه آشکالی به خود خواهد گرفت؟ کسب قدرت سیاسی یا جابجایی قدرت سیاسی؟ انقلاب؟ انتخابات یا سناریویی دیگر؟ کدام سناریوها ممکنند؟ ارزیابی شما چیست؟

منصور حکمت: به نظر من جمهوری اسلامی نهایتاً با خیزش انقلابی مردم و به شیوه‌ای قهرآمیز سرنگون خواهد شد. رژیم اسلامی نه بخودی خود مضمحل میشود، نه به زیان خوش کنار میرود و نه میتواند به تدریج به چیز دیگری تبدیل شود. باید سرنگون شود. اما این سرنگونی نه ایستگاه اول در سیر تحولات سیاسی آتی است و نه ایستگاه آخر. به این معنی که در سیر بالا گرفته بحران سیاسی‌ای که به سقوط رژیم اسلامی منجر میشود، نقطه عطفها و رویدادهایی از نوعی که شما اسم بردید وجود خواهد داشت: حکومت نظامی، کودتای بخشهایی از خود حکومت، انتخابات‌هایی به قصد آرام کردن مردم و دست بدست کردن میان جناحها، درگیری‌های نظامی داخلی و غیره، اما این مراحل ناگزیر باید به رفتن رژیم اسلامی منجر شود. از سوی دیگر سقوط رژیم هنوز به معنای آغاز يك دوره با ثبات سیاسی نخواهد بود. پیدایش حکومت بعدی به نظر من يك روند به مراتب پیچیده‌تر و کشادتر و چه بسا حتی دشوارتر از جریان سقوط رژیم اسلامی خواهد بود.

پرسش: با توجه به سیر تحولات اجتماعی به نظر شما کدام آلترناتیوهای حکومتی محتملند؟ حکومت کارگری یا حکومت سلطنتی پادشاهی؟ جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی؟
منصور حکمت: باید پرسید کدام حکومت به عنوان حکومت ایران شانس ماندن دارد. هر کدام از این اشکال ممکن است در سیر پر پیچ و تاب که اوضاع سیاسی ایران در پیش دارد، در گوشه‌ای از آن کشور پهناور آزموده شود. اگر حکومت کارگری در تهران سر کار بیاید، چه بسا آمریکا در جنوب و مذهبیون در شرق کشور برای دوره‌ای پادشاهی و حکومت اسلامی خود را دایر کنند. اما به نظر من حکومت کارگری، يك جمهوری سوسیالیستی، بیشترین شانس را برای پیروزی نهایی و یکپارچه کردن قدرت خود دارد. حکومت مذهبی، از هر نوع، رفتنی است. از هم اکنون سقط شده است و در متن انزجار مردم از دین و اسلام، در هیچ شکلی ماندنی نیست. حکومت پادشاهی فقط میتواند به عنوان عروسک غرب، تازه اگر غرب اصلاً تمایلی به این مدل داشته باشد، به ضرب بمب و موشک و "قطعنامه سازمان ملل" در يك گوشه مملکت

سیاسی اساسا از هم جدا و مستقلند. در درون هر طیف شاهد شکل‌گیری دوری و نزدیکی‌ها و وحدت‌ها و جبهه‌ها و اتحاد عمل‌های سازمانی خواهیم بود، اما میان این سه جنبش فصل مشترک زیادی وجود ندارد. اختلافات به شدت عمیق، عقیدتی و ماهوی است.

پرسش: به نظر شما نیروهای بورژوازی غرب کجای صحنه تحولات احتمالی فردا در ایران قرار خواهند گرفت؟ آیا غرب در قبال تحولات رادیکال آتی از جمهوری اسلامی دفاع خواهد کرد؟ آیا توافق یکسانی بر سر فردای ایران وجود خواهد داشت؟ آیا کنفرانس گوادالوپ تکرار خواهد شد؟

منصور حکمت: به نظر من دولتهای غربی به شدت پراگماتیستی عمل خواهند کرد. هم جانب دولت موجود را میگیرند و هم به آلت‌ناتیبوهای احتمالی چشم میدوزند. در یک شرایط ایده‌آل برای غرب، رژیم اسلامی باید جای خود را به محافظه‌کارهای غیر مذهبی طرفدار غرب بدهد. اما اگر این انتخاب باز نباشد، خواهند کوشید از شرایط موجود بیشترین امکانات را بدست بیاورند. تا وقتی خاتمی هست از خاتمی حمایت میکنند و اگر مسجل شد رژیم رفتنی است، او را هم کنار خواهند انداخت. امکانات غرب برای دخالت در فضای سیاسی ایران به نظر من کاملا بستگی به سرعت رشد و قدرت جنبش مردم برای سرنگونی خواهد داشت. هر چه جنبش مردم قوی‌تر و جهت‌دارتر باشد، فضا برای تحمیلات سیاسی دول غربی کمتر خواهد بود. دنیا خیلی عوض شده است. قدرتهای غربی اهرمهای سه دهه قبل را برای دخالت در اوضاع سیاسی جوامع دیگر ندارند.

همه شانس دارد. این يك جریان پخمه، بی‌افق و ماهیتا اپوزیسیونی است. و بالاخره، جنبش سوم، ناسیونالیسم کنسرواتیو و طرفدار غرب است، که رژیم شاه سمبل آن بود. این جنبش نه فقط سلطنت طلبان، بلکه تعداد زیادی از محافل وابسته به جبهه ملی و جریانان جمهوریخواه و موسوم به "لیبرال" را در بر میگیرد. این قطبی است که از نظر اقتصادی بشدت دست راستی و ضد کارگر، از نظر سیاسی عظمت طلب و مستبد و از نظر فرهنگی رو به غرب و تا حدودی تجدد طلب. جامعه محصول دست اینها در بهترین حالت چیزی شبیه ترکیه از آب در خواهد آمد. جدال اجتماعی در ایران به نظر من نهایتا میان این سه قطب است. در این تقسیم‌بندی من جنبش اسلامی را نشمردم، چون به نظر من عمرش تمام شده و دارودسته‌های اسلامی خود را در گوشه‌ای از جریان دوم، یعنی ناسیونالیسم شرق زده خواهند یافت. از طرف دیگر از لیبرالیسم اسمی نبردم، چون به نظر من در ایران مدت‌هاست جنبش لیبرالی نداریم. جریانات و کسانی که در اپوزیسیون ایران معمولا لیبرال اطلاق میشوند، نه فقط سر سوزنی به لیبرالیسم ربطی ندارند، بلکه عمل سیاسی و دیدگاه‌هایشان صد و هشتاد درجه خلاف لیبرالیسم است و از نظر پلانترم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خویش، حتی با راست افراطی در اروپا هم سنخی بیشتری دارند. به همین ترتیب يك قطب مهم دنیای غرب، یعنی سوسیال دمکراسی، نیز بنا به دلایل تاریخی مختلف مابه‌ازا ایرانی ندارد. جنبشی از نوع سوسیال دمکراسی در ایران نداریم.

به هر رو سه جنبشی که شمردم از نظر

جنبش سیاسی اصلی در آینده ایران نقش اصلی بازی خواهند کرد. اول، کمونیسم کارگری، کمونیسم کارگری ایران را باید در جنبش عمل مستقیم کارگری و بخصوص جنبش شورایی کارگران ایران و در حزب کمونیست کارگری جستجو کرد. کمونیسم کارگری به نظر من در يك تلاقی اجتماعی، جنبش زنان و بخش مهمی از حرکت تجدد طلبانه و جنبش خلاصی اخلاقی، که جوانان عنصر فعاله اصلی آن در ایران امروز هستند، را با خود خواهد داشت. به نظر من کمونیسم کارگری شانس زیادی برای تبدیل شدن به يك حرکت اجتماعی بسیار قوی در سیر تحولات جاری و آتی ایران دارد. جنبش دوم، جنبش ناسیونال رفرمیسم ضد غربی ایران است، بخش اعظم گروههای موسوم به چپ، یعنی گروههایی مانند شعبات مختلف فدایی، حزب توده و شاخ و برگهای بعدی اش، راه کارگر و امثالهم با همه مرکزکشی‌های سازمانی شان به این سنت تعلق دارند و نه سنت کمونیسم. اما این احزاب نیروی اصلی این جنبش نیستند. بخش اصلی جامعه روشنفکری و ادبی و دانشگاهی ایران، بخشهایی از خود حرکت اسلامی، بخش وسیعی از البت سیاسی و اداری جامعه به این طیف و این افق اجتماعی تعلق دارند. يك قطب دولت‌گرا، تجدد گریز، سنت‌پرست، با نیم‌نگاهی به تعدیل ثروت. این طیف اساسا رسوبات سیاسی ناشی از اضمحلال دو جریان اصلی اپوزیسیون سنتی ایران، یعنی حزب توده و جبهه ملی را در بر میگیرد. این ناسیونالیسم شرق‌زده، به نظر من يك سنگر اصلی مقاومت نظم کهنه پس از سقوط رژیم اسلامی خواهد بود اما از نظر داشتن داعیه قدرت در ایران به نظر من کمتر از

سر کار آورده شود. حکومت پارلمانی مدل غرب، تا وقتی کسی سایه اسلام و ناسیونالیسم و شرق زدگی را از سر آن مردم کم نکرده، ذهنی ترین مدل سیاسی است. این تصویر که اوباش سیاسی پس مانده دو رژیم پلیسی سلطنتی و اسلامی از فردا ابزار قتل و شکنجه را اویزان میکنند و پایون میزنند و به مجلس می‌ایستند تا رای بدهند و "اوپستراکسیون" کنند، فکاهی است. در ایران، عنصر پیشرو، عنصر انساندوست، عنصر مساوات طلب و ازادخواه، عنصر ازاداندیش و مدرن، باید ارتجاع را با اعمال قدرت از میدان بدر کند. این فقط از کمونیسم و کارگران برمیآید، این یعنی حکومت کارگری، یعنی يك جمهوری سوسیالیستی.

پرسش: به نظر شما سیر مناسبات نیروهای متفاوت اپوزیسیون چگونه خواهد بود؟ کمونیستها؟ مجاهدین؟ لیبرالهای ملی، سلطنت طلبان در چه مناسباتی قرار خواهد گرفت؟ همسویی‌ها و رو در رویی‌های محتمل از چه نوع و در چه ارتباط و بر سر چه مسائلی خواهد بود؟

منصور حکمت: به نظر من نباید نیروهای سیاسی ایران را بر حسب گروه‌بندی‌های امروزی‌شان دسته‌بندی کرد، یا حتی صرفا نیروهای تحزب یافته را نگاه کرد. حزب سیاسی نوك سازمان‌یافته يك جنبش سیاسی است. بر بستر يك جنبش سیاسی واحد، مثلا جنبش کمونیستی، سوسیال دمکراسی، جنبش استقلال طلبی و غیره، احزاب گوناگون شکل میگیرند. ترکیب حزبی جامعه بسیار متغیر است، احزاب می‌ایستند و می‌روند، حال آنکه جنبشهایی که این حزب‌بندی‌ها بر آنها بنا شده‌اند دیرپاتر و تاریخی‌ترند. به نظر من سه

در پاسخ به محمود صالحی از فعالین کارگری در ایران

"قبلاً از تاخیری که به دلیل بیماری پیش آمده است پوزش می‌خواهم اخیراً **نامه‌ای** از محمود صالحی، فعال کارگری در سقز به روزنه و سایت‌های اینترنتی دیگر رسیده است و در آن درج مقاله‌ای تحت عنوان (درباره انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری) در تاریخ ۱۵ ژوئن در روزنه با امضای محمود صالحی را ناشی از توطئه‌ای دانسته که افراد یا جریاناتی پشت آن هستند و برای کشف آنها کمک خواسته است.

روزنه قبل از هر چیز از بابت سوء تفاهم و نگرانی ایجاد شده بخاطر این مساله اظهار تاسف میکند اما انتقادی را متوجه خود نمیداند. **امضای محمود صالحی پای آن مقاله فقط يك تشابه اسمی است.** روزنه قبلاً هم مقالاتی با این امضا منتشر کرده است که مربوط به یکی از مهاجرین ایرانی است و از

آلمان به آدرس روزنه ارسال میشود.

برای جلوگیری از بروز مجدد سوء تفاهم از ایشان درخواست میکنیم تا در مقالاتی که برای روزنه یا سایت‌های دیگر ارسال میکنند کشور محل اقامت خود را به امضای خود اضافه کنند. ما در مقاله ۱۵ ژوئن ایشان مندرج در روزنه، آلمان را اضافه کردیم تا هرگونه نگرانی و سوء تفاهمی از بین برود. امیدوارم این توضیح بحد کافی مساله را روشن کرده باشد!

لازم به توضیح است که روزنه در مورد مقالات و اطلاعیه‌های افراد شناخته شده با حساسیت زیادی رفتار میکند و در مواردی که شک و تردیدی وجود داشته باشد تلاش میکند از صحت و سقم آنها مطلع شود و قبل از رفع شک و تردید از درج آنها خودداری میکند.

جهت اطلاع- روزنه - در روز ۱۵ ژوئیه دو نوشته با امضای محمود صالحی منتشر کرده است. یکی نوشته‌ای که در صفحه مقالات درج گردیده و نوشته محمود صالحی فعال کارگری در شهر سقز **نیست**، و دیگری تحت

عنوان **(احضار و تهدید کارگران محکوم است)** که در صفحه اطلاعیه‌های سایت روزنه آمده و از محمود صالحی، فعال کارگری در سقز است!

حسن پناهی سر دبیر و مسئول سایت روزنه

۲۴ ژوئیه ۲۰۰۵ برابر ۳ تیر ۱۳۸۴

تکذیب نامه محمود صالحی

این توطئه‌ها باید کشف و خنثی شود امروز سه شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۴ (۲۱ ژوئن ۲۰۰۵) مطلع شدم که مطلبی با امضای من و در تاریخ ۱۵ ژوئن درباره انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در سایت روزنه درج شده است. بدینوسیله اعلام میکنم که این نوشته از من نیست و هیچ ربطی به من ندارد. نظرات سیاسی و فعالیتهای من از کسی پنهان نیست و نظراتم درباره این انتخابات هم

در سایت‌های اینترنتی وجود دارد و همگی آنها برای هر فردی که بخواهد قابل دسترس است. من انتشار چنین مطلبی را يك توطئه آشکار علیه خود می‌دانم و از تمامی انسانهای شریف توقع دارم که من را در کشف جریانات و یا افرادی که در آن دست داشته‌اند یاری و کمک کنند.

همه باید بدانند که هر چقدر جنبش کارگری ایران پیشروی کند توطئه علیه فعالین جنبش کارگری هم گسترش می‌یابد و کلیه فعالین جنبش کارگری باید کاملا هوشیار باشند.

من قاطعانه از مسئولین سایت روزنه می‌خواهم که اولاً این مطلب را سریعاً از روی سایت خود بردارند و دوماً با کمک متخصصان کامپیوتری که دارند من را در کشف و خنثی کردن این توطئه کثیف که علیه خود سایت روزنه هم هست کمک کنند.

محمود صالحی

چهارشنبه اول تیر ۱۳۸۴

۲۲ ژوئن ۲۰۰۵



عبدل گلپریان

احزابی با این اسامی دارند تاسیس می شوند: "حزب اعتدال" و یا "حزب اعتماد ملی" و سر برآوردن اسامی چون "اعتدال" و "ملی" و "جبهه دمکراسی و حقوق بشر"، "اعتماد" و غیره.

بدنبال از هم پاشیدن دستجات و جناحهای حکومتی در جریان انتخابات رژیم اسلامی، بعضی از سران و مهره های این رژیم که در آوردن اسلام ناب محمدی در کنار خینی و تا انقلاب مهدی می خواستند نهضت شان را ادامه دهند و اسلام را به جهان صادر کنند، مدتهاست یکی پس از دیگری ظاهرا اسامی اسلام را از روی احزاب خود کنار زده و با عرضه کردن خود در قالبهای ملی، اعتماد، جبهه دمکراسی، اعتدال، تا اطلاع ثانوی در صدد هستند صفت اسلامی را زیرعبایشان پنهان کنند. چرا که در مدت ۲۶ سال حاکمیت رژیم اسلامی آنچه که توسط حکومت اسلامی و احزاب وابسته به آن صادر شد، تروریسم داخلی و خارجی و آنچه تولید شد، فقر و

بازتاب تحولات اخیر در تشکیل احزاب جدید مروری بر روزنامه ها

فلاکت در جامعه ایران توسط اسلام، احزاب و حکومت اسلامی بوده است.

کروبی که از همان اول ماجرا شعار تاسیس حزب جدید را سر می داد، به همراه عده ای دیگر از پیروانش حزبی را با نام "اعتماد ملی" تشکیل داده است. براساس اخبار گویا کروبی از میان ۱۷۰ اسمی که برای حزب جدید به او پیشنهاد شده بود، "اعتماد ملی" را مناسب تر تشخیص داده است چرا که عوامفریبانه تر به نظر می رسد تا اعتماد اسلامی. حتما اسامی ۱۶۹ تای دیگر اسلامی بوده که مورد قبول ایشان واقع نشده است. کروبی و دیگر سران رژیم می دانند که در میان مردم نه تنها هیچگاه اعتمادی به ملی و اسلامی نبوده بلکه مذهب و آخوند سوژه جوك سازی های هر روزه مردم بوده است.

رفسنجانی نیز به همین سیاق دارد حزب می سازد حزبی با نام "حزب اعتدال". تاسیس این احزاب از طرف خودی ترین خودی های رژیم و با حذف عبارت اسلامی آن و در این دوره از شرایط و اوضاع سیاسی

ایران، معنای پایه تری دارد. قبل از هر چیز این عقب نشینی ها گویای تنفر و انزجار عمیق مردم از مذهب و حکومت مذهبی و مبارزه و ضدیت مردم در جهت دفع این آفت تاریخی در طی سالهای اخیر است. تعویض این اسامی فقط برای تجدید سازمان جناحهای رژیم است که در جریان نمایش انتخاباتی هر یک به گوشه ای پرتاب شدند.

معین نیز "جبهه دموکراسی و حقوق بشر" را مطرح میکند و آنرا اینگونه توضیح می دهد: *اما این را از نظر دور نداشته باشید که جبهه دموکراسی و حقوق بشر در مرحله اول به دنبال بستر سازی است. ما در این جبهه باید به دنبال بازیابی هویت ملی و دینی خودمان باشیم در عین حال ما چون قصد داریم که به حقوق اساسی مردم توجه کنیم باید به میثاق ملی یعنی قانون اساسی پایبندی داشته باشیم؛ یعنی اصول قانون اساسی را در جهت دفاع از مردم اجرا کنیم.*

ترجمان "جبهه دموکراسی و حقوق بشر" معین همان اصول قانون اساسی است که ۲۷ سال است جنایت، کشتار، بی مسکنی و سیه روزی آفریده است. احتیاجی به مو شکافی در اهداف این احزاب و جبهه های جدیدالتاسیس رنگ عوض کرده نیست. همه آنها نمونه های تپیککی از وفاداری به نظام و قانون اساسی، هویت ملی و دینی و به قیمت فقر شدید بر مردم بوده و هستند. احمدی نژاد و خامنه ای هم

چیزی بیشتر از این نمی گویند. شعار تمامی مهره های درون و بیرون حکومت از خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی گرفته تا احمدی نژاد و معین و بقیه همین است. یعنی به میثاق ملی یعنی قانون اساسی و در جهت بازیابی هویت ملی و دینی و برای حفظ نظام و تقابل با انقلاب مردم، متعهد و پایبند باشند. آرایش جدید این جناحها و موقعیت هر یک از مهره های این رژیم، بازتابی از جنبش سرنگونی مردم در ایران است که آنان را به تقلا برای تداوم عمرسیاه این رژیم و هر کدام به سبک خود، آنها را به تکاپو انداخته است.

نماز جمعه و عملیات تروریستی متروهای لندن

با توجه به اینکه رژیم اسلامی برای محکوم کردن بمب گذاریهای لندن گوی سبقت را از دیگران ربود، اما محمد امامی کاشانی در نماز جمعه تهران این واقعه را نتیجه مستقیم حمایت بریتانیا از سیاستهای آمریکا و اسرائیل خواند. از آنجا که سخنرانی های نماز جمعه سنتا خطوط نظری و سیاسی رژیم را هر هفته بطور رسمی بیان می کند، کاشانی با بیان محکوم کردن این جنایت ضد بشری (که حکومتش طی بیش از دو دهه یکی از جریانات پایه ای و رسمی این گونه آدم کشی ها بوده و هست)، به خوبی و تلویحا از این انسان کشی دفاع

کرد. امام جمعه بعنوان سخنگوی رهبر در نماز جمعه، با یک بیان دیپلماتیک منشانه دولتی در تقابل با اردوگاه دیگر تروریسم، از "محکومیت" سخن گفت چرا که از طرفی برای توضیح و تفسیر و توجیه سیاسی و بده و بستانهای دولت مطبوعش با غرب به این محکوم کردن آبکی و همیشگی نیازمند است و از طرف دیگر برای قوت قلب دادن به تروریسم اسلامی و در دفاع از این آدم کشی، کشتار انسانی متروهای لندن را نتیجه حمایت بریتانیا از سیاستهای آمریکا و اسرائیل خواند.

جمهوری اسلامی از آنجا که خود را در تقابل با آمریکا و اسرائیل می بیند، خشنودی خود را از این انسان کشی و بخاطر حمایت بریتانیا از اردوگاه تروریسم دولتی و از زبان کاشانی پنهان نکرد.

تنها جبهه نیرومند مردم آزادیخواه و مترقی جهان ویا اتکا به سوسیالیسم است که میتواند علیه این دو قطب تروریستی که هر روزه جان انسانهای بیشماری را می گیرد بایستد و آنرا از صفحه تاریخ پاک کند و تنها مردم آزادیخواه و انقلابی ایران به رهبری حزب کمونیست کارگری می توانند با سرنگون ساختن رژیم اسلامی و برقراری سوسیالیسم این روند را تسریع کرده و بشریت را از کشتار هر دو اردوگاه تروریستی رها سازند.

جنایت جمهوری اسلامی در مهاباد نباید بی جواب بماند

نیروهای مسلح رژیم اسلامی ساعت ۱۰ شب ۱۸/۴/۸۴ جوانی بنام شوانه قادری معروف به شوانه سید قادر در میدان استقلال مهاباد را به گلوله بستند. در جریان این تیر اندازی دو جوان دیگر زخمی شدند. بعد از کشته شدن شوانه مزدوران رژیم، جنازه او را لت و پار کرده اند. عکسهای این جنازه سند جرم و وحشیگری رژیم اسلامی است. ما تلاش میکنیم که این جنایت را در مراجع بین المللی مطرح کنیم. همراه با سازمانهای دفاع از حقوق انسانی این سند را بعنوان یکی از جنایات و توحش جمهوری اسلامی در ایران و به عنوان جنایت علیه بشریت در ابعادی جهانی برای

دیگری از کار تروریستها در عراق، افغانستان و فلسطین و لندن است. جهان متدمن باید در مقابل این نیروهای تروریست و قاتل محکم بایستد.

ما ضمن تسلیت به خانواده و بستگان شوانه از همه مردم و جوانان مهاباد میخواستیم که علیه این جنایت اعتراض کنند. مردم کردستان باید از همه شهرها و مراکز کار و زیست با صدور بیانیه و جمع آوری تومار این توحش اسلامی را محکوم کنند و خواهان معرفی قاتلین و آمرین آن بشوند.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران
تیرماه ۸۴

به تلویزیون کانال جدید کمک مالی کنید

کمکهای خود را میتوانید

۱- به شماره حساب ما در لندن واریز کنید:

دارنده حساب: WPI

شماره حساب: ۴۵ ۷۹ ۷۹ ۸۱

کد بانک: ۲۳ - ۲۴ - ۶۰

نام بانک: Natwest Bank

شعبه: Wood Green

شهر و کشور: London, England

۲- تماس با دفتر تلویزیون و پرداخت کمک مالی از طریق

کارتهای اعتباری یا Credit Card

TEL: + 442072631684

برنامه های تلویزیون کانال جدید را به دوستان و آشنایانتان

معرفی کنید

نظرات و پیشنهادات خود را با ما در میان بگذارید

ادامه پیامدهای "انتخابات" ...

احمدی نژاد به دلیل مستضعف پناهی و پایگاهش در میان مسلمانان به قدرت رسیده است، با هر زبانی این را اعلام کند، دارد میگوید مردم رفتند پشت سر جناح اسلامی تر و جناح کمتر اسلامی را کنار گذاشتند. دارد میگوید که احمدی نژاد با رای مردم سر کار آمده است. این در حالی است که تقلبها و رای سازبها صدای خودیها را هم در آورده است.

بیان این بحث که همیشه تقلب بوده ولی اینبار احمدی نژاد رای اسلام سیاسی و بخش حزب الهی را به خود جذب کرد و به این دلیل قدرت گرفت، نشان میدهد که صورت مسئله را شناخته اند یا نمیخواهند بشناسند. این استدلال دارد میگوید که اینها اکثریت جامعه هستند و رای دادند و احمدی نژاد پیروز شد.

این همان استدلال جناح راست است. جناح راست حکومت اینرا گفت. دوم خردادیهایی حکومتی بخشاً این را قبول کردند و جریاناتی از "اپوزیسیون" هم این استدلال را قورت دادند.

اما احمدی نژاد چگونه به قدرت رسید سوالی است که باید به آن پرداخت. جنگ جناحهای جمهوری اسلامی بر خلاف نظر جریانی مثل مجاهدین یک جنگ زرگری نبوده و نیست. اینها بر سر حفظ نظام توافق دارند اما بر سر چگونه حفظ کردن این دستگاه جنایت با هم اختلاف جدی دارند.

جناح راست تا هنگامی که جریانات دوم خرداد امکان مهار کردن مبارزات مردم را داشتند رضایت میداد که بخشی از قدرت را داشته باشند. اما هنگامی که دوم خردادیها این نقش را از دست دادند جناح راست دلیلی نداشت که آنها را در قدرت تحمل کند.

همچنانکه دیدیم در تعیین نمایندگان شوراهای اسلامی شهرها و نمایندگان مجلس اسلامی آنها را کنار گذاشتند. قدم بعدی بطور جدی جدال بر سر قوه اجرائیه بود. این قوه را هم باید از آنها میگرفتند. برای این کار پول خرج کردند، سازمانهای نظامی را به کار گرفتند، دستور صادر کردند، شناسنامه های تقلبی وارد کردند، و هزارویک تقلب کردند تا بتوانند کل آرا را بالا ببرند و رای احمدی نژاد را هم بالاتر از بقیه اعلام کنند. این موضوع هنوز خاتمه نیافته و یکی از جدالهای جناحهای جمهوری اسلامی است. اکنون وزارت کشور هم بعد از شوک اولیه زیان باز کرده و اعلام نموده خاتمی سازش میکند که این همه تخلف را بد اخلاقی معرفی میکند، اینها گفته اند این بد اخلاقی نیست تقلب است. کربوبی از خاتمی خواسته است گزارش بدهد و خواهان بازشماری آرای تهران و اصفهان شده است. این موش و گریه بازی بر متن یک اتفاق دارد پیش میروید. همه اینها میدانند تقلب کرده اند اما دعوا بر سر این است چرا رای یکی را کم و دیگری را زیاد اعلام کرده اند. دعوا بر سر این

است که چرا توافقات زیر پا گذاشته شده است و ...

تازه اگر تقلب هم نمیشد، با وجود این مضحکه که اسمش را انتخابات گذاشتند و تعدادی از خودیهایشان را تایید صلاحیت کردند و با هزار دسیسه مردم را تهدید کردند، نان مردم را گرو گرفتند، شغل و تحصیل را به شرکت در این نمایش اسلامی گره زدند و ... با این وجود اگر کسی بیاید همه این ترفندها را به حساب پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی بگذارد، به هر حال اگر متقلب نباشد ساده لوح است.

بیان کسی که میگوید این انتخابات نبود مضحکه بود و بلافاصله اعلام میکنند اسلام سیاسی از چنان پایگاه اجتماعی برخوردار است که ریختن آرایش به صندوق به نفع احمدی نژاد او را به قدرت رساند به هذیان گویی شبیه است تا یک استدلال منطقی. بالاخره یا مضحکه است یا رای واقعی و پایگاه اسلام سیاسی. نمیشود در آن واحد مدعی هردو شد. البته انصاف حکم میکند که بگویم این استدلال فقط از زبان کوروش مدرسی جاری شده است. بقیه کسانی که مدعی نفوذ اسلام سیاسی و پایگاه اجتماعی این جنبش ارتجاعی هستند انتخابات را مضحکه معرفی نکردند.

ایسکرا: یعنی شما میگویید اسلام سیاسی در ایران هیچ پایگاهی ندارد.

ببینید فرق هست بین اینکه کسی بگوید اسلام سیاسی در ایران دارای چنان پایگاه اجتماعی است که اکثریت آرای که از صندوق بیرون کشیدند را متعلق به این گرایش بدانند و به اسم این گرایش ثبت کند، با کسی مثل من که معتقدم اسلام سیاسی در ایران منزویترین گرایش و غیر اجتماعی ترین جریان است. با این حال گرایش اسلامی و اسلامیزه کردن جامعه از باندهای حزب الهی، لمپنها، و دارو دسته های چاقو کش و فرماندهان سپاه و بسیج و عمله و اکره دستگاه آخوند سازی متشکل شده است. اما اینها گرایشی ضد جامعه، منزوی، و منفور هستند. اینها فقط با سرکوب توانسته اند قدرت را حفظ کنند. خودشان میگویند پایگاه اجتماعی ندارند، اما پخمه های "سیاسی" از سردید و افق خودشان برای این جریان یا ذره بین دنبال کشف پایگاه اجتماعی این جریان حاشیه ای سرگردانند.

ایسکرا: احمدی نژاد و دولت وی با مشکلات بسیار متعددی روبروست از جمله و مهمترین آن مردمی است که حقوق و مطالبات خود را میخواهند و سطح توقع بالایی دارند. در این باره فکر نمیکنید که جمهوری اسلامی مجبور به سرکوب شدیدیتری خواهد شد؟

سرکوب کردن کار همیشگی این رژیم بوده است. جمهوری اسلامی بدون سرکوب مشکل

بتواند حتی یک روز سر پا بماند. اتفاقاً این موضوع هم نشان میدهد که این رژیم فقط بر مبنای سرکوب میتواند سر کار باشد، نه پایگاه اجتماعی اسلام یا اسلام سیاسی این رژیم.

اما با همه این اوصاف جناحی که قدرت را به نفع خود یک دست کرده است با این امید و این سیاست به میدان آمده است که بتواند سرکوب راه بیندازد. ولی تعادل قوا بین مردم و حکومت این اجازه را نمیدهد. اینها دلشان میخواهد که با سرکوب مردم را به خانه بفرستند اما نمیتوانند.

نفرت و بیزاری مردم به حدی است که هر آن امکان شورش های شهری وجود دارد و هر جا این اعتراضات راه بیفتد کنترل آن برای رژیم کار مشکلی است.

ایسکرا: موضع رفسنجانی و دو خرداد چه خواهد شد؟ در شرایط جدیدی که پیش آمده و اختلاف آنها شدیدتر شده، فکرنمیکنید که بخشی از سران اینها برای جلوگیری از پیشروی مردم، در مقابل حکومت سکوت اختیار کنند و یا با سیاستهای آنها همراه شوند؟

اینکه وضع جریان دوم خرداد چه خواهد شد به نظر معلوم است، دوم خردادیها با تیر خلاصی که خوردند عمرشان تمام شد. ما قبلاً گفته بودیم که اینها جریانات و شخصیتهای دوران گذار هستند می آیند و میروند. اما رفسنجانی موقعیت ویژه ای دارد، فعلاً تلاش میکند امتیاز بگیرد و در همان حدی که نفوذ دارد خامنه ای را تحت فشار قرار دهد. اما پایه دوم خرداد ناچاراً به جنبش سرنگونی طلب نزدیک میشوند.

اینکه همه جریانات رانده شده از قدرت برای حفظ نظامشان کوتاه بیایند حتماً این مولفه را در نظر میگیرند. کاری نمیکند که سقوط نظامشان را تسریع کنند. اما مدت زمان زیادی طول نمیکشد که اینها برای مهار کردن مبارزات مردم از یک طرف و برای مقبول نشان دادن خود به کشورهای غربی از طرف دیگر بیشتر به طیف جریانات پروغرب نزدیک میشوند. مخصوصاً هنگامی که اعتراضات مردم جلوتر برود اینها چشم به رحمت آمریکا خواهند دوخت.

اما همچنانکه گفتیم رفسنجانی با دوم خردادیها متفاوت است. روزهای اول بعد از انتخابات رفسنجانی با توپ پر، ناراحتی خود را از نتیجه انتخابات بیان کرد. چند روز بعد اعلام کرد که نظام در خطر است و باید رئیس جمهور جدید را یاری کرد. روز بعدش ستاد انتخابات خودش را هم مورد نقد قرار داد. اما فشارهای خرد کننده ای که علیه جمهوری اسلامی راه افتاده است اینها را ناچار میکند که در خارج از گردونه حاکمیت نقش اپوزیسیون مدافع نظام اسلامی را به عهده

بگیرند. تا شاید در شرایط حساس اینها در هماهنگی با سیاست دولتهای غربی نقش نجات رژیم را به عهده بگیرند. اما آن هنگام نقششان شبیه نقش ازهارای و شریف امامی خواهد بود.

ایسکرا: رئیس جمهور شدن احمدی نژاد در عین حال نقطه پایانی بر اصلاح طلبی رژیم بود. دو خرداد شکست خورد و عمرش را تمام شده باید اعلام کرد، با حذف دو خرداد وضعیت جدیدی بوجود آمده و حکومت هم اکنون توده وسیع کارگران، زنان و جوانان را در مقابل خود دارد. در واقع دونیرو در مقابل هم صف آرائی کرده اند و هر کدام صفوف خود را جمع و جور میکنند. فاصله بعد از انتخابات حاکی از این است که حکومت توان سرکوب ندارد طرف مقابل یعنی آزادیخواهان، برابری طلبان و طرفداران حکومت سوسیالیستی علیرغم اینکه زمینه بهتری پیدا کرده اند، اما منسجم و متشکل نیستند و در این فاصله بکنند عمل کرد. در این باره چه میگوئید؟

ببینید تا هنگامی که کارگران و مردم در تشکلهای خود متشکل نشده باشند، تا هنگامی که آلترناتیو مورد نظر خود را انتخاب نکرده باشند، این اوضاع قابل تکرار است. به نظر من برای رهای از فقر، فلاکت، نابرابری و فرهنگ عهد عتیقی باید حزب کمونیست کارگری را انتخاب کرد. مردم برای گذر از این فلاکت باید در تشکلهایشان متشکل شوند. بدون تشکل رادیکال و مهمتر از همه بدون یک حزب قوی و با نفوذ مبارزات مردم افق روشنی نخواهد داشت. خوشبختانه ما اکنون شاهد حضور و نفوذ اجتماعی قابل توجه حزب کمونیست کارگری هستیم، اما این کافی نیست. مردم باید این حزب را از آن خود کنند. دوره دوره انتخاب است. در ایران دو جریان راست و چپ در مقابل جمهوری اسلامی وجود دارد. در راس چپ جامعه حزب کمونیست کارگری شانس این را دارد که به یک حزب آلترناتیو قوی تبدیل شود و جامعه را از این فلاکت نجات دهد. در مقابل اما راست پروغرب منتظر است که با پیوستن بخشی از دوم خردادیها و کمک آمریکا به این جبهه نقش جاننشینی جمهوری اسلامی را به عهده بگیرد. این یک دو راهی است مردم باید انتخاب کنند. یا یک حکومت دست راستی پرو آمریکایی یا یک حکومت چپ و مدرن امروزی با هدف رفاه کل جامعه و رهایی از همه قید و بندهای فعلی.

ادامه دارد